

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۲۰ - شنبه ۹۴/۸/۲۳

بیان شد موجودات عالم یا قارّ هستند یا غیر قارّ؛

غیر قارّ اموری هستند که وجودشان در طول زمان باقی نیست، مانند زمان، تکلم و بعضی امور دیگر. اما برخی امور، ذاتاً غیر قارّ نیستند ولی به واسطه‌ی نسبتی که به غیر قارّ پیدا می‌کنند، غیر قارّ نامیده می‌شوند هرچند ذات آنها قرار دارد، مانند جلوس مقید به زمان خاص، جلوس در نهار، در لیل و

اشکال عام در استصحاب زمان و زمانیات

از آنجا که حقیقت امور غیر قارّه در طول زمان باقی نمی‌ماند بلکه یوجد و یعدم و به اصطلاح، وجود و عدمشان متشابه است، چگونه این امور استصحاب می‌شوند؟^۱

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۴۴:

الأمر الثانی: أنه قد علم من تعریف الاستصحاب وأدلته أن مورده الشک فی البقاء و هو وجود ما كان موجوداً فی الزمان السابق و یترتب علیه عدم جریان الاستصحاب فی نفس الزمان و لا فی الزمانی الذی لا استقرار لوجوده بل یتجدد شیئاً فشیئاً علی التدریج و کذا فی المستقر الذی یؤخذ قیداً له إلا أنه یتضح من کلمات جماعة جریان الاستصحاب فی الزمان فیجری فی القسمین الأخيرین بطریق أولى بل تقدم من بعض الأخباریین أن استصحاب اللیل و النهار من الضروریات.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۳۴:

التنبیه الرابع: ربّما یشکل فی جریان الاستصحاب فی الزمان و الزمانیات المبنیة علی التقصّی و التصرّم، بتوهم: عدم قابلیة المتیقّن للبقاء و الاستمرار، فكیف یمکن استصحاب بقائه؟ هذا، و لكنّ التحقیق أنه یصحّ استصحاب الزمان فضلاً عن الزمانی، و ینبغی عقد الکلام فی مقامین:

✓ بحوث فی علم الاصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۲۶۸:

المقام الأول - فی استصحاب الزمان و الزمانیات اى الامور التی تكون متحرکة و غیر قارة بطبیعتها.

و لنبدأ البحث عن استصحاب الزمان کاستصحاب بقاء النهار فنقول تارة یراد استصحاب الزمان بنحو مفاد کان التامة کاستصحاب بقاء النهار أو بقاء الشهر، و أخرى یراد استصحاب الزمان بنحو مفاد کان الناقصة اى استصحاب کون هذا الآن نهاراً أو هذا الیوم من رمضان.

أما النحو الأول من استصحاب الزمان فقد یشکل فیہ بأنّ الزمان یدحدث شیئاً فشیئاً و کلما حدث جزء منه انصرم و قضی، بل لیس إلاً عبارة عن التجدد و الحدوث بعد الحدوث فلا یمکن قابلاً للاستصحاب، لأنّ الجزء المشکوک منه غیر الجزء المتیقّن و الذی انصرم یقیناً فلم تتحد

استصحاب یعنی إبقاء ما كان در زمانی که شک در بقاء ما کان داریم، حال آنکه نسبت به این امور، یقین به زوال داریم. قطعاً حرکتی که در زمان سابق بوده است منعدم شده است و در زمان لاحق نیست و جلوسی که مقید به زمان سابق بود، در آن بعد قطعاً نیست. تکلمی که قبلاً بود الآن قطعاً نیست، سیلان دم حیضی که قبلاً بود الآن قطعاً نیست؛ چون سیلان دم هم تدریجی است. سیلان ماء جاری هم این چنین است و جریانی که قبلاً بود، لحظه‌ی بعد قطعاً نیست. در این ها چگونه استصحاب جاری می‌شود؟

پاسخ به اشکال عام در استصحاب امور غیر قارّه

دو پاسخ برای این اشکال وجود دارد؛

یک پاسخ در برخی موارد مفید است نه همه‌ی موارد، ولی پاسخ دیگر در همه‌ی موارد مفید است.

۱. اما جواب مفید در بعض موارد، چنین است که:

حتی وجودات غیر قارّ الذات، چنین نیست که نتوانند باقی باشند و این چنین باشند که از وجودات گسسته متشکل باشند که وقتی وجود لاحق پیدا می‌شود، قطعاً وجود سابق رفته است، بلکه وجودات متصرم الوجود نیز عقلاً می‌توانند دارای وحدت باشند و اگر شک در بقاء آن وجود واحد نمودیم، می‌توانیم حکم به بقاء آن کنیم.

توضیح بیشتر: زمان یا حرکتی که برای خود مبدأ و منتهایی دارند، عقلاً وحدت دارند و همان طور که قارّی که مرکب از اجزاء است دارای وحدتی است که یک وجود را محقق کرده است، اجزاء وجودات غیر قارّ هم دارای وحدتی هستند که یک حرکت یا یک زمان خاص را پدید آورده است. مثلاً حرکت سنگی که از بالای کوهی کنده می‌شود و سپس در جایی می‌ایستد بدون اینکه در خلالش سکونی قرار گیرد، عقلاً یک

القضية المتيقنة والقضية المشكوكة. وهذا هو أساس الإشكال في استصحاب الزمان والزمانيات لا عدم كون الشك شكاً في البقاء ليمكن ان يقال في جوابه بعدم اشتراط كون الشك في البقاء في جريان الاستصحاب.

... (ص ۲۷۲) و اما استصحاب الزمانی أی الحركات كالجريان و الدوران و غیرهما فقد أتضح حاله ممّا تقدم في استصحاب الزمان، لأنّ الإشكال فيه انما هو من ناحية توهم عدم انحفاظ الوحدة لحالة التجدد و الانصرام الثابتة لاجزاء الحركة الواحدة و قد عرفت انها لا تضر بالوحدة المعتبرة في الاستصحاب عقلاً فضلاً عنه عرفاً، فلا وجه للتشكيك في صدق نقض اليقين بالشك و جريان الاستصحاب.

✓ منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۸۲:

لا إشكال في جريان الاستصحاب في الأمور القارة لتحقق أركانه. و انما وقع البحث في جريانه في الأمور التدریجية، لأجل الإشكال في تحقق أركانه، و ذلك لأنه بعد ان كان وجود الأمر التدریجي بنحو التدرج بحيث يوجد كل جزء منه و يتصرم ثم يوجد جزء آخر منه و هكذا لم يتحقق الشك في البقاء بالنسبة إليه، لأن ما تعلق به اليقين و هو الجزء السابق مما انعدم و تصرم قطعاً، و الجزء اللاحق مشكوك الحدوث، لأن الجزء في كل آن و ظرف غير الجزء في ظرف آخر، و مثل ذلك لا يكون مشمولاً لدليل الاستصحاب.

حرکت است و وجودش بین مبدأ و منتها است؛ نه اینکه وجودات متعدده‌ی متعاقبه باشد تا این مشکل طرح شود که در آن و لحظه‌ی بعد، قطعاً آنچه که در آن سابق بوده است وجود ندارد؛ بلکه چون یک واحد متصل و یک واحد شخصی است، در آن بعد هم آن حرکت واحده موجود است.

برای روشن تر شدن مطلب باید توجه داشت که وجودات در عالم، دو قسم است؛ یک قسم وجودی است که تمام هویتش در «آن» موجود می‌شود، که وجودی کامل است و مقوماتش نیز در «آن» وجود دارد، در نتیجه زمان بر آن می‌گذرد یا او بر زمان می‌گذرد، ولی وجوداتی هستند که هویت و حقیقتشان چنین است که در طول زمان تحقق پیدا می‌کنند، که از آنها به «وجودات طولی» تعبیر می‌شود.

وجود طولی (به عنوان تشبیه) مانند توپ پارچه‌ای است که در امتداد زمان باز می‌شود. ذاتش آن است که ممتد باشد، مانند حرکت یا نفس زمان که ذاتش امتداد دارد. این امتداد منافات با وحدت ندارد؛ یک چیز است که مثل توپ پارچه در زمان باز می‌شود و امتداد پیدا می‌کند و در عین حال یک چیز است. آری، بعضی وجودها عرضی است که همه‌ی اجزایش در «آن» هم می‌تواند موجود باشد.

لذا می‌توانیم برای آن وجودی که ذاتاً ممتد است یا بالعرض ممتد شده است، وحدت قائل شویم و آن را وجود واحد بدانیم. بنابراین می‌توان شک کرد که آیا این وجود ممتد هنوز باقی است یا خیر، و می‌توان استصحاب را جاری کرد؛ زیرا قطع به زوالش نداریم.

این همان جواب دقیقی است که ملا صدرا به اشکال بوعلی در حرکت جوهریه داده است. عمده اشکال در حرکت جوهری این است که اگر جوهر اشیاء نیز متدرج الحصول و متصرم باشد، لازمه‌ای دارد و آن این است که هیچ چیز از جسمانیات در آن بعد موجود نباشد؛ چون أعراض اصالت ندارند و تابع جوهرند و نمی‌توانند باقی باشند، جوهر نیز اگر خودش دارای حرکت باشد به این معناست که مثلاً شخص زید، آن قبل یک چیز بود و آن بعد یک چیز دیگر است و آن سوم چیز دیگری است. می‌گویند بهمینار که شاگرد بوعلی بود نزد او آمد و سؤال کرد که چرا حرکت جوهریه نباشد؟ بوعلی گوش داد ولی جواب نداد، بهمینار پرسید استاد چرا جواب نمی‌دهی؟! گفت آن بوعلی که از او سؤال کردی یک بوعلی دیگر است و این بوعلی که الآن می‌گویی چرا جواب نمی‌دهی یک بوعلی دیگر است! و این‌گونه خواست اشکال حرکت جوهری را به او تفهیم کند.

ملا صدرا جواب بوعلی را چنین می‌دهد که حرکت جوهریه منافاتی با حفظ وحدت و هویت آن جوهر ندارد و آن یک چیز است که در امتداد زمان تحقق پیدا می‌کند و چون تخیل سکونی در میان آن نیست، این

جوهر بین مبدأ و منتها یک چیز است و یک حقیقت است و لذا همان بوعلی قبله باقی است.^۱
بدین جهت می‌گوییم اگر هر حرکتی موضوعی بخواهد، مثل جسمی که در «این» یا در «کیف» حرکت می‌کند، حرکت در جوهر اصلاً موضوع نمی‌خواهد. موضوع برای حفظ وحدت حرکت است و اگر این وحدت ذاتی باشد، نیاز به موضوع دیگری نداریم.

بنابراین پاره‌ای از موارد مثل حرکات واحده، زمان‌های خاصی واحده و... عقلاً وحدت دارند و یک وجود شخصی هستند که می‌توان استصحاب در آنها جاری کرد و از این جهت مانعی وجود ندارد.
آری، در پاره‌ای از موارد این بیان صادق نیست، مانند تکلم که وحدت عقلی ندارد. متکلمی که شروع به صحبت کرد تا زمان بعد، نمی‌توانیم بگوییم عقلاً یک وجود متشخص است، بلکه بلاشبیه مرکب از وجودات متعدده است، (اینکه وجودهای واحد این تکلم چه هستند، خیلی مهم نیست). پس در تکلم نمی‌توانیم وحدت عقلی را اثبات کنیم و در نتیجه اگر شک در بقائش کردیم، حکم کنیم که هنوز باقی است؛ چون وحدت عقلی ندارد.

۲. پاسخ دیگری برای همه‌ی موارد، که می‌تواند قضیه را حل کند این است که:

ما در استصحاب، نیاز به بقاء عرفی داریم. استصحاب ملقای به عرف است و به فلاسفه القا نشده است. لذا هر جا عرف برای اشیاء غیر قار، اعم از غیر قار بالذات و غیر قار بالعرض، امکان بقاء قائل شد، کافی است تا هنگام شک، استصحاب جاری باشد.

بلا شبهه وقتی که کسی مشغول سخنرانی و تدریس می‌شود، از آغاز سخنرانی تا پایان عرفی آن، یک وحدت عرفی نیز وجود دارد که این وحدت در طول زمان محفوظ است و می‌تواند مثلاً یک ساعت بقاء داشته باشد و می‌تواند احیاناً یک ساعت و پنج دقیقه بقاء داشته باشد. اطلاق «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» شامل این چنین مواردی می‌شود و می‌گوید تو یقین داشتی که خطیب سخنرانی می‌کرد و همان سخن گفتن که می‌توانست یک ساعت و ده دقیقه ادامه پیدا کند، اگر بعد از یک ساعت شک در ادامه‌ی آن داری، حکم به بقائش کن و از این جهت مانعی از استصحاب وجود ندارد.

بنابراین هر جا در امور غیر قاره وحدت عرفیه‌ای که امکان بقاء داشته باشد موجود شد و شک در بقائش شد، می‌گوییم باقی است. استصحاب سیلان دم حیض، جریان ماء، لیل و نهار و... نیز چنین است؛ عرفاً لیل

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه رک: المباحث المشرقية، ج ۱، صص ۵۵۱-۵۵۲ / مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، ص ۳۶ /

الشواهد الربوبية، ص ۶۱ / الحکمة المتعالیة، ج ۱، صص ۲۳۱-۲۳۲ / ج ۳، صص ۶۱-۶۴ و ۱۰۱-۱۰۴ / ج ۴، ص ۸۴.

وحدتی دارد که می‌تواند باقی باشد و کم و زیاد دارد، گاهی لیل بیشتر است و گاهی کمتر است. نهار چنین است، ماه رمضان، ماه شوال، جلوس فی اللیل و جلوس فی النهار، همه‌ی این‌ها حداقل آن است که وحدت عرفیه‌ی قابل امتداد در طول زمان دارند که حین شک، می‌توان استصحاب در آنها جاری کرد.

پس اشکال عام در استصحاب زمان و زمانیات، با دو راه، حل شد؛

در برخی موارد هم وحدت عقلیه وجود دارد و هم وحدت عرفیه مثل حرکت واحده، و در برخی موارد فقط وحدت عرفیه است.

بعض اشکالات در خصوص استصحاب زمان

اشکال اول^۱

استصحاب یعنی فرد شک کند که موجود در زمان سابق هنوز در زمان لاحق باقی است یا خیر؟ مثلاً زید در سال سابق عادل بود، شک می‌کنیم در زمان حاضر هنوز عادل است یا خیر، استصحاب جاری می‌کنیم و عدالت موجود در زمان سابق را جرّ به زمان لاحق می‌کنیم. اما آیا در مورد زمان می‌توان چنین گفت که مثلاً قطعه‌ای از زمان را که در زمان سابق بوده است، جرّ به زمان لاحق کنیم؟! این کار معقول نیست؛ زیرا زمان که در زمان واقع نمی‌شود و نمی‌توانیم بگوییم که این قطعه از زمان، در زمان سابق بوده و شک می‌کنیم که در زمان لاحق هست یا خیر!! بنابراین استصحاب در اینجا معنا ندارد.

پاسخ اشکال

این اشکال واضح الدفع است؛ زیرا هیچ‌جا در ادله‌ی استصحاب گفته نشده است چیزی که در زمان سابق است، عند الشک، در زمان لاحق هم هست و استصحاب در آن جاری می‌شود، بلکه فرموده‌اند «لاتنقض الیقین بالشک»؛ یعنی چیزی که متیقن بوده و مسبوق به تیقن است و قابلیت امتداد دارد و در امتدادش شک کردیم، یقین به وجودش را نشکن و بگو وجود سابق هنوز ممتد است. این بیان بر نفس زمان هم منطبق می‌شود. می‌گوییم قبل از این «آن»، وجود زمان یا وجود نهار یا وجود لیل متیقن بود، شک می‌کنیم که هنوز آن وجود امتداد دارد یا خیر، می‌گوییم همچنان باقی است. لازم نیست که گفته شود وجود لیل در زمان سابق بوده و در زمان لاحق مشکوک است، بلکه همان تقدم و تأخر ذاتی، در صدق عدم جواز

۱. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۸۳:

الجهة الثانية: ان موضوع الاستصحاب هو الشك في البقاء، كما ان الاستصحاب هو التعبد ببقاء ما كان، و البقاء عبارة عن الوجود في الآن الثاني، و هذا المعنى لا يتصور في نفس الزمان، فلا يتصور البقاء في الزمان لأنه لا يوجد في زمان آخر.

نقض یقین به شک کافی است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی